



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، الحمد لله رب العالمین و صل الله علی محمد و آله الطاهیرین.

(اللهم صل علی محمد و آل محمد)

بررسی مسلک محقق خوئی در وضع و تصویری یا تصدیقی بودن دلالت وضع در نظر ایشان

بحث ما در ارتباط با توضیح فرمایشات شهید آیت الله صدر رضوان الله تعالی علیه بود. گفته شد که ایشان در ذیل فرمایش استادشان حضرت آیت الله خوئی رضوان الله تعالی علیه، مدعی هستند که اشکال استادشان حضرت آیت الله خوئی به مشهور از تلامذه آخوند با مبنای خود آقای خوئی در وضع درست است. ولی این اشکال با مبنای مشهور در وضع درست نیست.

تعهد و التزام نفسانی بودن وضع

همچنین بیان شد که مبنای آیت الله خوئی در وضع مسلک تعهد است. ایشان معتقدند که حقیقت وضع تعهد و التزام نفسانی واضح است. واضح چنین تعهد می کند که هر وقت تفهیم معنای خاصی را اراده کند، از فلان لفظ استفاده کند. به منظور بررسی دقیق تر فرمایش آیت الله صدر بر اساس این مبنا، خود عبارات مرحوم آیت الله خوئی را در ارتباط با این مطلب می خوانیم تا مشخص شود که این مطلب اقتضاء چه نکاتی را دارد و ارتباطش با توضیحات آیت الله صدر چیست.

مرحوم آقای خوئی در موسوعه جلد ۴۳، و محاضرات جلد اول، در بحث حقیقت وضع، نظریه خودشان را بیان می کنند. ابتدا مقدماتی را به طور مفصل مطرح می کنند تا به این جا می رسانند که: «و من هنا - ای من أن الغرض منه قصد التفهیم و إبراز المقاصد بها، { چون غرض از وضع لفظ برای معنا این است که مقاصد با لفظ، ابراز و تفهیم شوند، از این جا { ظهر ان حقیقة الوضع هی التعهد و التبانی النفسانی. »^۱ که مفصل در صفحه ۴۸ محاضراتشان یعنی جلد ۴۳ موسوعه ایشان بیان کردند. «فهذا التعهد و التبانی النفسانی بإبراز معنی خاص بلفظ مخصوص عند تعلق

^۱ محاضرات فی أصول الفقه (طبع دار الهادی)، ج ۱، ص: ۴۵

القصد بتفهيمه، ثابت في أذهان أهل كل لغةً بالإضافة إلى ألفاظها و معانيها.»^٢ بعد این را شرح می دهند با شرح خیلی مفصلي که می خواهند اصل مطلب معلوم بشود.

ایشان می گوید اگر کسی این مبنا را پذیرفت که دیروز هم یک بخشی از آن را توضیح دادیم، می تواند این مبنا را این گونه نیز بگوید: «ان شئت قلت: ان العلقه الوضعية - حينئذ - تختص بصورة إرادة تفهيم المعنى لا مطلقاً. {نتیجه این مبنا چنین می شود که علقه وضعیه که واضع می گوید: «وضعت هذا اللفظ لهذا المعنى»، مختص جایی خواهد بود که اراده تفهيم وجود دارد.} و علیه یترتب اختصاص دلالة الوضعیه بالدلالة التصدیقیه. {ما از همین جا می خواستیم بحث را ادامه بدهیم. به نظر ایشان علقه وضعیه محدود می شود به دلالت تصدیقی. زیرا علقه وضعیه مقید به اراده است. یعنی باید اراده تفهيم وجود داشته باشد تا وضع محقق شود. در نتیجه وضع لفظ برای معنا یک علقه مطلق نیست بلکه این علقه وضعیه مضیق است و اختصاص به اراده تفهيم معنا پیدا می کند. بر اساس این مبنا هر وقت هرکس اراده کند که معنایی را تفهيم کند، وضع می کند. اگر این را قبول کردیم که علقه وضعیه مقید به اراده تفهيم معناست، پس: {علیه یترتب، {نتیجه می گیریم (ترتب پیدا می کند بر این مطلب) اختصاص دلالت وضعی به جایی که اراده هم هست. بعد ایشان می گوید: {کما سیأتی بیانہ مفصلاً.»^٣ تنمہ ی این مطلب را همان گونه که وعده داده است در بحث «دلالت، تابع اراده»^٤ در ذیل مسئله «الدلالة تابعة للارادة» بحث می کند.

بررسی تبعیت دلالت نسبت به اراده

مقدمه، اقسام دلالت

«الامر السابع: اقسام الدلالة.»^٥ برای این که نظریه خودشان را بیان کنند، ابتدا مقدمه خیلی خوبی را بیان می کنند که «ان الدلالة علی اقسام ثلاثة.» ما سه گونه دلالت داریم:

قسم اول، دلالت تصویری

«القسم الاول: الدلالة التصورية. {همین که دیروز هم گفتیم.} و هی الانتقال الی المعنى من سماع اللفظ و هی لا تتوقف علی شیء و لا تكون معلولة لامرٍ ما عدا العلم بالوضع. {هر کس که علم به وضع دارد و می داند لفظ اسد

^٢ محاضرات فی أصول الفقه (طبع دار الهادی)، ج ١، ص: ٤٥.

^٣ محاضرات فی أصول الفقه (طبع دار الهادی)، ج ١، ص: ٤٥.

^٤ در همین محاضرات جلد اول.

^٥ محاضرات فی أصول الفقه (طبع مؤسسة احياء آثار السيد الخوئی)، ج ١، ص: ١١٥.

برای چه وضع شده است، صوت اسد که آمد و این صدا که به گوشش رسید، از هر کجا که بیاید (چه از لافظ مرید و چه از لافظ غیر مرید مانند انسانِ خواب، چه از خوردن دو سنگ به هم، این انتقال پیدا می کند به معنا.) { فہمی تابعه له { یعنی «للعلم بالوضع». پس دلالت تصویری یعنی این که ذهن از شنیدن این لفظ، به معنا منتقل شود. حال این لفظ از هر جایی که بیاید، فرقی نمی کند. بعد این سوال را بررسی می کنند که آیا در این دلالت تصویری، قرینه دخلتی دارد؟ ایشان معتقدند قرینه هیچ نقشی در دلالت تصویری ندارد. بلکه اگر نقش هم داشته باشد در دلالت دوم یا سوم است. لذا تصریح می کند و می گوید { بل لو فرض صدور اللفظ عن لافظ لا بشعور و اختیار او عن استکاک حجر بحجر آخر و هكذا، و علی الجملة فالدلالة التصوریة بعد العلم بالوضع امر قہری خارج عن الاختیار.»^۶ ان شاء الله بعداً می خوانیم که به تعبیر روان تر مرحوم آقای مظفر؛ دلالت تصویری، تداعی معانی است. تداعی معانی به هیچ وجه عمل اختیاری نیست. به این قسم اول از دلالت، دلالت تصویری گفته می شود.

قسم دوم، دلالت تفهیمی

«القسم الثانی: الدلالة التفهیمیة المعبر عنها بالدلالة التصدیقیة ایضاً. {در مسلک محقق خوئی عنوان این دلالت با نام گذاری بقیه آقایان متفاوت است. آقایان می گویند دلالت تصدیقیه نوع اول و نوع دوم.^۷ مرحوم آقای خوئی به خاطر مبنایش در وضع، نوع دوم را «دلالت تفهیمی» می نامند. زیرا اعتقاد دارد علقه وضعیه همین دلالت تفهیمی است یعنی قصد تفهیم معنا.^۸ حسن تنظیم ایشان این است که اسم خوبی متناسب با مبنای خودش به آن می دهد. { الدلالة التفهیمیة المعبر عنها بالدلالة التصدیقیة لاجل تصدیق المخاطب المتکلم بانه اراد تفهیم المعنی للغير. {وجه آنکه به آن «تفهیمی» گفته می شود این است که فرد قصد تفهیم معنا را دارد. { و هی عبارة {این دلالت ظهور است. آیا این ظهور تحت تاثیر وضع است؟ خیر. هم تحت تاثیر وضع است و هم تحت تاثیر قرینه متصل است. بعد هم توضیح می دهد^۹ که وقتی صوتی به گوش می رسد، دلالت تصویری و انتقال حاصل می شود. اما دلالت تصدیقی نوع اول یا دلالت تفهیمی زمانی محقق می شود که به حال متکلم، علم حاصل شود. یعنی سامع بداند که متکلم مریدی وجود دارد.^{۱۰} و متکلمی که تفهیم معنا را اراده کرده است و اصلاً لفظ را به بدین خاطر استعمال می کند تا

^۶ محاضرات فی اصول الفقه (طبع مؤسسة احیاء آثار السید الخوئی)، ج ۱، ص: ۱۱۵ و ۱۱۶.

^۷ ما این گونه در اصول فقه خواندیم.

^۸ در عبارت قبلی هم من عمداً آن عبارت را خواندم. این را معتقد است و می گوید: این با وضع در ارتباط است. در مثلاً ادبیات مرحوم مظفر می شود دلالت تصدیقی نوع اول.

^۹ جلسه قبل هم اشاره کردیم.

^{۱۰} تعبیر زیبایی شهید صدر در این زمینه دارند. عبارت ایشان «ظهور حالی» است.

مخاطب به معنا منتقل شود. ایشان معتقدند این همان مسلک تعهد است که خود بدان قائل هستند. زیرا متکلم متعهد است که هر وقت معنا را بخواهد، لفظ را به کار برد. پس چون معنا را خواسته است، لفظ را به کار می برد. البته وقتی معنا را می خواهد، لازم نیست حتماً با وضع بخواهد؛ بلکه می تواند معنا را با قرینه بخواهد. لذا اگر گفت: «رأيت اسداً يرمى». «یرمی» قرینه متصل است. و در تفهیم معنای مورد نظر متکلم، دخالت می کند و نشان می دهد متکلم، «رجل شجاع» را می خواهد. از این حیث فرقی هم نمی کند که در مجاز، مسلک سکاکی اختیار شود یا مسلک مشهور. (مشهور قائل اند مجاز استعمال در غیر ما وضع له است.)

در مجموع ایشان می فرمایند در این دلالت تفهیمیه (یا دلالت تصدیقیه نوع اول) مسئله برمی گردد به بحث ظهور^{۱۱}، ریشه این ظهور هم وضع نیست، بلکه ریشه این ظهور هم اطلاع از این است که متکلم قاصد مریدی وجود دارد که قصد تفهیم کرده است. {و هذه الدلالة تتوقف زائداً على العلم بالوضع على احراز انه في مقام التفهيم.} ^{۱۲} بعد بیان می کنند که ارتباط این دلالت با قرینه چگونه است. می گویند رابطه این دلالت با قرینه متصل است. لذا اگر قرینه آمد، قرینه ظهور را از بین می برد و اگر قرینه مجمل بود، ظهور کلاً از بین می رود.^{۱۳}

قسم سوم، دلالت تصدیقی

بعد قسم سوم دلالت را با تعبیر «الدلالة التصديقية» بیان می کنند. ایشان فقط در مورد نوع سوم دلالت، تعبیر «دلالت تصدیقیه» را به کار می برند. زیرا طبق مبنایشان فقط این دلالت، تصدیق است. اما مشهور که مبنای آقای خوئی را قبول ندارد؛ هر دو را تصدیق می گویند. البته به دومی، تصدیقی نوع اول می گویند و به سومی، تصدیقی نوع دوم می گویند.

دلالت تصدیقی نوع دوم یا به تعبیر محقق خوبی دلالت تصدیقی که در مقابل دلالت تفهیمی است، یعنی فهم مراد جدی متکلم. ایشان قائل اند برای انتقال به مراد جدی متکلم یک اصل عقلائی وجود دارد به نام تطابق. اصل این است که مراد جدی مطابق با مراد استعمالی است مگر این که خلاف آن ثابت شود. لذا وقتی متکلم مریدی، دلالت تفهیمیه و ظهور معنایش شکل گرفت، مخاطب برای شناخت مراد جدی متکلم یعنی متن واقع، اصل را بر این می گذارد که مراد جدی همان ظهور کلام است مگر آنکه با قرینه منفصلی خلافت اثبات شود. همانگونه که جلسه قبل

^{۱۱} وهی عبارة عن ظهور اللفظ فی کون المتکلم به قاصداً لتفهيم معناه.

^{۱۲} محاضرات فی أصول الفقه (طبع مؤسسة احیاء آثار السید الخوئی)، ج ۱، ص: ۱۱۶.

^{۱۳} ما همین مقدار را فعلاً احتیاج داریم و بیشتر از این را کار نداریم.

هم بیان شد اگر متکلمی «اکرم العلماء» را گفت و بعد هم قرینه ای نبود، این ظهور در استغراق دارد. اما آیا متکلم واقعاً استغراق را می خواهد؟ اصل این است که همین را می خواهد مگر آن که بر خلاف این ظهور، قرینه منفصلی وجود داشته باشد که این استغراق را تخصیص بزند و مثلاً بگوید: «لا تکرّم الفساق من العلماء.» پس اگر قرینه منفصل بیاید، اصل تطابق اراده استعمالی با اراده جدی به هم می خورد. ایشان این را هم مفصل توضیح می دهد. «و هی دلالة اللفظ علی ان الارادة الجدیة علی طبق الارادة الاستعمالیة. و هذه الدلالة ثابتة ببناء العقلاء.»^{۱۴} الا این که این بناء، متأثر از قرینه منفصل هست. در نتیجه دلالت تصدیقی وقتی احراز می شود که نبودِ قرینه منفصله احراز شود.

تصوری یا تصدیقی بودن دلالت وضع

بنابراین در سازمان محقق خوبی یک دلالت تصوری وجود دارد و یک دلالت تفهیمی و یک دلالت تصدیقی. ایشان بعد از تبیین این سازمان، این سوال را مطرح می کنند: «و بعد ذلك نقول، قد وقع الكلام بين الاعلام في ان الدلالة الوضعیه هل هی الدلالة التصوریة او انها الدلالة التصدیقیة؟»^{۱۵} حال اگر تصدیقی شد حال تصدیقی اول است یا تصدیقی دوم است؟

نظر مشهور، تصوری بودن دلالت وضع

«فالمعروف و المشهور بینهم هو الاول.» {مشهور معتقدند دلالت وضعی، دلالت تصوری است و علقه وضعیه دلالت تصوری درست می کند.^{۱۶} آقای خوئی رضوان الله تعالی علیه می گوید: {فالمعروف و المشهور بینهم هو الاول.»^{۱۷} به خاطر این که با علم به وضع، انتقال حاصل می شود. هر کس وضع را بداند، انتقال پیدا می کند.

نظر محقق خوبی، تفهیمی (تصدیقی نوع اول) بودن دلالت وضع

آقای خوئی رضوان الله تعالی علیه می گویند این ادعا را قبول نداریم «التحقیق حسب ما یقتضیه النظر الدقیق هو القول الثانی.» {آقای خوئی قائل اند که رد این ادعا را می توانند با دو مبنا ثابت کنند.

^{۱۴} محاضرات فی أصول الفقه (طبع مؤسسة احیاء آثار السید الخوئی)، ج ۱، ص: ۱۱۶.

^{۱۵} محاضرات فی أصول الفقه (طبع مؤسسة احیاء آثار السید الخوئی)، ج ۱، ص: ۱۱۶.

^{۱۶} که حالا بعداً ان شاء الله می خوانیم آقای صدر هم می گوید: من هم مبنایم همین است.

^{۱۷} محاضرات فی أصول الفقه (طبع مؤسسة احیاء آثار السید الخوئی)، ج ۱، ص: ۱۱۶.

اثبات تفهیمی بودن دلالت وضع، بر اساس مبنای محقق خوئی در وضع ایشان می گویند با مبنای ما در حقیقت وضع، بحث خیلی روشن است. زیرا ما حقیقت وضع را اصلاً تعهد می دانیم. تبانی و تعهد معنایش این است که اراده در کار هست. لذا آقای خوئی می فرماید: با مبنای من که خیلی روشن است. { و الوجه فيه، اما بناءً علی ما سلکناه فی باب الوضع من انه عبارة عن التعهد و الالتزام فواضح. } ایشان می گویند بنا بر مسلک تعهد خیلی روشن است. بنا بر مسلک تعهد معلوم است. زیرا در این مبنا دلالت تفهیمی به این بر می گردد که فاعل متکلم مریدی وجود داشته باشد. از طرف دیگر تعهد هم همین است. تعهد یعنی یک متکلم مریدی وجود دارد که هر گاه تفهیم آن معنا بخواهد، این لفظ را می آورد. لذا محقق خوئی رضوان الله تعالی علیه معتقدند با مبنای ایشان تصدیقی بودن دلالت وضع، معلوم است. { ضروره انه لا معنی. } چون بنا بر مسلک تعهد معنا ندارد که گفته شود لفظ اگر از لفظ غیر مرید بیاید، دلالت می کند. زیرا بر اساس تعهد، دلالت وقتی محقق می شود که وضع باشد و وضع جایی است که اراده تفهیم باشد. { بل ولو صدر عن استکاک حجر بآخر فهكذا. فان هذا غیر اختیاری. فلا یکون ان یکون طرفاً للتعهد و الالتزام. } قبلاً هم بیان شد که مسلک تعهد به این بر می گردد که تعهد متکلم در چهارچوب فعل خودش است و فعل متکلم، اراده تفهیم است. همچنین فعل متکلم، این است که هر وقت خواست معنایی را تفهیم کند، لفظ متناسب را بیاورد. لذا محقق خوئی رضوان الله تعالی علیه می فرماید: خلاصه اش این می شود: { فلا مناص } این عبارت برای من مهم است. چون بعداً با آقای صدر یک گرفتاری این جا داریم. { من الالتزام بتخصیص علقه الوضعیه بصوره قصد تفهیم المعنی من اللفظ و ارادته. } پس آقای خوئی وقتی می گویند دلالت، تابع اراده است و دلالت و علقه وضعیه، نتیجه اش دلالت تصدیقی است منظورشان تصدیقی نوع دوم نیست بلکه^{۱۸} منظور، دلالت تفهیمی است. { فلا مناص و علیه } بنا بر مسلک تعهد، ما چاره ای نداریم { من الالتزام بتخصیص العلقه الوضعیه بصوره قصد تفهیم المعنی من اللفظ و اراده المعنی من اللفظ. } این حدافلش را می خواهیم. { سواء كانت الاراده تفهیمیه محضاً ام جدیه ایضاً. } جد هم بیاید اشکال ندارد. اما جد دیگر دخالت اساسی ندارد. حدافلش چیست آقا؟ تفهیمی است. چون جد تطابق است. پس من اصل مسئله این است: { فانه } این اراده تفهیم { امر اختیاری فیکون متعلقاً للالتزام و التعهد. و بالجمله قد ذکرنا سابقاً } قبلاً هم گفتیم بر اساس مسلک تعهد اختصاص دلالت وضعی به دلالت تصدیقی نوع اول یا به دلالت تفهیمی که حداقل مسئله است این مسلم است. جد هم بیاید این هم دنبالش می آید با تطابق. جد نیامد چون قرینه منفصله بر خلاف بود هم اشکال ندارد. { و اما الدلاله

^{۱۸} آن حدافلش را می گویم. حدافلش چیست آقا؟ دلالت تفهیمی.

التصوريه و هي انتقال، فهي غير مستنده الى الوضع بل، {ان معلول چیز دیگری است به قول آقای مظفر^{۱۹} این معلول تداعی است. بعد ایشان می گوید} بل {یک ترقی بکنیم} ان الامر كذلك. {ما می خواهیم ادعا کنیم، علقه وضعیه برمی گردد به دلالت تصدیقی نوع اول. خیلی این عجیب است دیگر.} حتی علی ما سلکه القوم.^{۲۰} ما با مسلک قوم هم این ادعا را اثبات می کنیم که دلالت وضع و علقه وضعیه بر می گردد به اراده تفهیمی.

اثبات تفهیمی بودن دلالت وضع بر اساس مبنای مشهور در وضع و این به خاطر توضیحی است که قبلاً گفتیم. قبلاً گفته شد که وضع، فعل فاعل مختار است. فعل فاعل مختار غرضی دارد. این غرض تفهیم است. پس غرض در وضع تفهیم است. اگر غرض در وضع تفهیم است، معنا ندارد در جایی که قصد تفهیم وجود ندارد وضعی وجود داشته باشد. وضع یک رابطه قراردادی و اعتباری است. تعهد هم که رها شود، اعتباری و قراردادی بودن وضع، پابرجاست. باید دید این رابطه قراردادی و اعتباری که واضح، لفظ را برای معنا وضع کرده است، هدفش چیست؟ زیرا اعتبار، تابع غرض است و این اعتبار بیرون از محدوده غرض، لغو است. بنابراین، {بل الامر كذلك حتی علی ما سلکه القوم فی مسئله الوضع من انه امر اعتباری فان الامر الاعتباری یتبع الغرض الداعی الیه فی السعه و الضیق. فالزائد علی ذلک لغو محض. و لما كان غرض الباعث للوضع قصد تفهیم المعنی من اللفظ وجعل اللفظ آله لاحضار المعنی فی الذهن عن اراده تفهیمه فلا موجب لجعل العلقه الوضعیه و اعتبارها علی الاطلاق.}»^{۲۱}

پس ایشان معتقدند که حتی بر اساس مسلک مشهور هم که قائل اند وضع اعتبار است زیرا وضع جعل اللفظ بازاء معناست و این یک رابطه قراردادی و اعتباری است، آن ها هم باید بگویند این اعتبار و رابطه قراردادی در محدوده غرض وضع است. غرض وضع نیز، تفهیم است. لذا بنا بر مسلک مشهور هم باید گفت علقه وضعیه، ضیقی دارد. و این ضیق، اراده تفهیم است.^{۲۲} بنابراین فرق آقای خوئی با مشهور این است که در دیدگاه آقای خوئی اراده تفهیم، مقوم، رکن و حقیقت وضع است. منتها بنا بر مسلک مشهور اراده تفهیم، غایت وضع است. اما به هر حال فرقی نمی کند - چه رکن وضع باشد که حقیقت وضع بشود تعهد، چه بنابر این که وضع اعتبار است، غایت وضع باشد - وضع اعتبار باشد یا تعهد، ضیق دارد.

^{۱۹} عبارت آقای مظفر زیباتر است.

^{۲۰} محاضرات فی أصول الفقه (طبع مؤسسة احیاء آثار السید الخوئی)، ج ۱، ص ۱۱۷.

^{۲۱} محاضرات فی أصول الفقه (طبع مؤسسة احیاء آثار السید الخوئی)، ج ۱، ص ۱۱۷.

^{۲۲} این تکامله آقای خوئی است که در آن اوج فنی بودن بیان ایشان مشخص می شود. آدم وقتی می خواهد نقد کند اول باید حق مطلب واقعاً ادا بشود.

به تعبیر فلسفی بنا بر مسلک آقای خوئی اراده تفهیم جنس و فصلش و علت مادی - صوری آن می شود و بنا بر مسلک مشهور، علت غائی است. در نتیجه فرقی نمی کند و یا از باب علت غائی وضع مضیق است و یا از باب این که جنس و فصل وضع و حقیقت وضع این است. هیچ فرقی ندارد.^{۲۳}

در نتیجه چه بر اساس مبنای خودشان و چه بر اساس مبنای مشهور، وضع ضیقی خواهد داشت و آن همان اراده تفهیم است.

نظر آقای مظفر، تصدیقی نوع دوم بودن دلالت وضع

در این زمینه مسلک سومی وجود دارد که مسلک آقای مظفر است. آقای مظفر نه با حد وسط تعهد، بلکه با حد وسط دلیل دوم آقای خوئی معتقدند اگر غرض ملاک است باید گفت دلالت تابع اراده جدی است نه اراده استعمالی. چون غرض وضع، جد است. لذا از این جهت با آقای خوئی مخالف اند و می گویند بله حقیقت وضع اعتبار است ولی دلالت تابع اراده جدی است.^{۲۴}

هدف این است که ابتدا دو مدرسه که دلالت وضع را تابع اراده می دانند، به خوبی بررسی شوند؛ بعد برگردیم به پاسخ اشکال شهید صدر و در پاسخ به ایشان بگوییم حضرت آقای صدر، فرمایش آقای خوئی طبق مدرسه دوم از بین این دو مدرسه است و ایشان با مسلک خودشان اشکال نکرده اند. زیرا مسلک خودشان اراده تفهیمیه است در حالی که مسلک دوم، اراده جد است.^{۲۵}

وصل الله علی محمد و آل محمد.

مقرر: علی اکبر اژه ای

^{۲۳} حال این فارقش کجاست آن را خواهم گفت. دیروز البته به نحو اشاره گفتم. حالا سر عبارت می گویم که حق فرمایش آقای خوئی ادا بشود بعد می بینید متأسفانه اشکال استادمان حضرت آیت الله فاضل اصلاً به آقای خوئی وارد نیست. نه ایشان نه صاحب المحصول.

^{۲۴} حتماً عبارت مرحوم مظفر را در جلد دوم اصول فقه ببینید. در بحث ظهور تصویری و ظهور تصدیقی. خیلی عالی است. ولی آن با حد وسط دوم آقای خوئی می خواهد کار کند. می گوید: من که قائل به مسلک تعهد نیستم. من می گویم: وضع یعنی جعل اللفظ بازاء المعنی. اما قائل هستم به این که دلالت تابع اراده است. کدام اراده؟ اراده جدی.

^{۲۵} خواهش دارم خوب حواستان را به سیر بحث بدهید من هم به مقدار احتیاج در این بحث می مانم. دیگر چون چاره ای نیست و چون با آقای صدر بحثمان شده است باید این ها را بگوییم و الا نه می فهمیم آقای صدر چه فرموده است و نه می توانیم نظر خودمان را بگوییم.